چون حلقه چشم [illegible] / به [illegible] می باید

[illegible] / [illegible] سعدی [illegible]

[illegible] / همه کوی [illegible]

[illegible] دار / [illegible] اند

[illegible] / همه [illegible] روم

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / در [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد
واله اجمعین قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله وقال علیه الصلوة
والسلام نعم فال القرآن مجید بدانکه این فال ضمیر بغایت خوبست
و مجرب و معتقد به از قول دُرر بار صدر جهان و مقتدای اهل
ایمان امام العالمین ابو عبدالله جعفر بن محمد صادق علیه
السلام که قرب پنجاه سال خاطر بزرگوار برین گماشت و تجربه
کرفته این فال از کلام ربانی استخراج نمود قوله تعالی لا
یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم
حمید بدانکه خلفهای آن عهد این فال را بغایت پسندیدند

وازین

وازین تجربها کرفته اند و بهر وقت که ایشان را مشکلی پیش
آمدی درین ضمیر نگاه کردندی و راست بیرون آمدی و هرگز
خلاف نیامدی و تا غایة در خزانه این خلفا مستور بود هیچ آفریده
را از ملوک و سلاطین ازین نسخه آگاهی نبود و در زمانی
که رسولان آمده بودند و هدیه آورده بودند خلیفه خواست که جهة
سلطان محمود تحفه فرستد که عجایب باشد و در خزانه هیچ
پادشاه نباشد این فالنامه ضمیر بفرستادند و سلطان
پسندید و با وجود آنکه سلطان با خلیفه حجتهای بسیار داشت
بدین فالنامه اکتفا کرد و این را مونس خویش ساخت و
وازین تجربها کرفت و روز و شب چه در سفر و چه در حضر با خود
داشت پس هر کسی اگر احتیاجی افتد در کاری و خواهد که
فالی گیرد باید که در دایره اندیشه خود بنگرد یکی دست دراز
کند و از خانهای جدول یکی بگیرد پس بنگرد که چه عدد گرفته

انگاه اندیشه خود را با اندیشهای که بعد ازین است بشمارد

هرجا که آن عدد تمام شود بر سر آن بگردد که ام سوره است

وآن سوره را بطلبد و چند ان که عدد اول باشد سطر بشمارد

که جواب اندیشه براستی بیرون آید و ملاحظه کند که شماره

غلط نکند و باید که با طهارت باشد و یکبار سوره فاتحة الکتاب

وسه بار سوره اخلاص و یکبار آیة الکرسی و یکبار این آیة

بخواند وَعِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ

وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ

إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ

وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ بسم الله ما شاء

الله لا قوة الا بالله اللهم لك الدنيا والاخرة

تعطي من تشاء وتمنع ممن تشاء اللهم انك

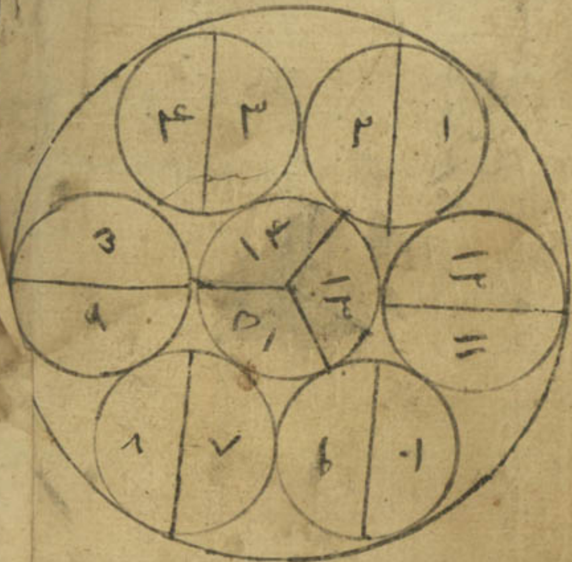
غني فاغنني من الفقر والعلة واقض ديني

ووفقني

ووفقني في عبادتك وارزقني جهادا في سبيلك

لا يمسه الا المطهرون والحمد لله رب العالمين





البقرة

واتیه الله الملك والحکمة   ولایت پادشاهی وعلم بود

من قبل ان یاتی یوم لابیع فیه   فروختن این بنده بهتر است

والله خلق کل دابة من ماء   خریدن این ستور نیکو ست

ویجعل لا ابنات ویجعل لکم   این ضیاع ساختن مبارک است

یبشرهم ربهم برحمة منه   عاقبت این کار نیک بود

هذا مجمل

فلا تعجل علیهم انما نعد لهم عدا   درین خصومت صبر از شتاب

وان کان ذو عسرة فنظرة   این قرض دادن وشنیدن نیکوست

فاتی الله بنیانهم من القواعد   این بنا اگر براید زود خراب شود

ویطاف علیهم بصحاف   اگر این بنده بخرد نیک باشد

انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین   این بیمار بصدقه ودعا به شود

ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا   تنگی وگرانی ارزان بود خدا بسازد

قال انك الیوم لدینا مکین امین   این کس اعمل سلطان نیک بود

لا تخف ولا تحزن انا   این زندانی زود خلاص شود

ووجدك ضالا فهدی   این گم شده زود باز یابد

فافتح بینی وبینهم فتحا   همه کارها بر تو نیکو کشاده شود

ال عمران

ان الله یبشرك بیحیی   خداوند ترا فرزند نرینه بدهد

ما یملکون من قطمیر   درین وقت پادشاهی ...

فاواری سوات اخی	این بنده چیز زود بفروشش
والنخیل والبقال الحمید	این ستور بخر که مبارکست
ومساکن طیبة فی جنات	این ضیاع بخر که بی ساخته شود
نحن نرزقکم والعاقبة	عاقبت این کار نیکوست
فابعثوا حکما من اهله	این خصومت بمیانجی بنشیند
والعافین عن الناس	این وام بدار ابازدهد
امن اسس بنیانه	این بنا بر آید و مبارک باشد
واحدة او ما ملکت ایمانکم	این بنده فرمان بردار باشد
ایاما معدودات	این بیمار چند روزی بگذرد بشود
انبتت سبع سنابل	نعمت فراخ و ارزان شود
یا ایها العزیز مسنا	از عمل سلطان نیکوئی بیند
وقد احسن بی اذ اخرجنی	این زندانی زود خلاص شود
الذی یخرج الخبء	این گم شده آشکار شود

سوره رعد

سوره نسا

وخلق منها زوجها	این زن کرده شود مبارک آید
قالت انی یکون لی غلام	فرزند پارسای نرینه در پسری آید
وشروه بثمن بخس دراهم	اگر شتاب کنی این بنده را ارزان فروش
وجعلکم ملوکا وآتیکم	پادشاه و ولایت وزیر گیرد
الذی جعل لکم الانعام	این ستور بخر که مبارکست
ومن الثمرات النخیل	ازین ضیاع نیکوئی بسیار بیند
اقبل ولا تخف	عاقبت این کار نیک باشد
واننی علیه لقوی امین	عاقبت این خصومت خیر بود
کمثل ریح فیها صر	این وام نباید ستدن
ومسکنکم لعلکم تسئلون	این بنا محکم و خوش آید
او نسائکم او ما ملکت	این بنده مبارک می نماید
لیبلوکم ایکم احسن عملا	این بیمار به شود و نیک گردد

یستبشرون بنعمة من الله — شادی و خوشی و نرخ ارزان باشد

لن یضروکم الا اذی — از شغل سلطان غم و رنج بیند

قل من ینجیکم من الظلمات — این زندانی زود راحت یابد

المائده

یا ایها الذین آمنوا اوفوا — این عهد و وفا بجای آرند هر دو تن

ان من ازواجکم و اولادکم — زنی دیگر جو که این ناسازگار است

رب انی وضعتها انثی — فرزند نرینه و پارسا باشد

لیستخلفنکم فی الارض — پادشاهی و ولایت باشد

فاسعوا الی ذکر الله — این بنده را بفروش و دیگری بخر

سبحان الذی سخر لنا — این ستور بخر که مبارک است

فی جنة عالیة قطوفها — ازین ضیاع شادیها بوی رسد

فکان عاقبتهما انهما — عاقبت این کار پشیمانی بود

لمثل هذا فلیعمل العاملون — اندرین خصومت با خصم برابر بود

ومن یوق

ومن یوق شح نفسه — این وام بستانند و از وی باز نستانند

لا یزال بنیانهم الذی — این بنا نیکو بود و همسایه هم

فوجدا عبدا من عبادنا — این بنده مبارک است و نیکو

الذین یذکرون الله — این بیمار بصدقه و دعا نیکو شود

عام فیه یغاث الناس — در این سال نرخ میانه بود

ولا ترکنوا الی الذین ظلموا — از ظلم سلطان بستم زده گردد

الانعام

ویعلم ما فی البر والبحر — اندرین علم دانش [illegible] شود

اوفوا بعهدی اوف بعهدکم — هر دو تن خلاف نکنند و وفا کنند

وانکحوا ما طاب لکم — این زن بکنید و دیگری هم بکنید

فبشرناها باسحاق — این فرزند خدا [illegible] دهد

لا یملکون الشفاعة الا — درین وقت پادشاهی و ولایت نیابد

واحل الله البیع وحرم الربا — این بنده بفروشند و دیگری بخرند

والانعام خلقها لکم فیها دفء — این ستور بخر که نیک بود

والزرع والنخیل والاعناب — از این ضیاع خرمی بسیار بیند

انها امرنا لیلا ونهارا — عاقبت این کار به است صبر به

فبهت الذی کفر — خصومت نباید کرد که بد بود

واحسن کما احسن الله — این وام به نیکوئی داده شود

فوجدا فیها جدارا — این بنا نیکست و مبارک آید

ولا تتبدلوا الخبیث — خریدن این بنده نیکست

لیس علی الضعفاء — این بیمار به شود صدقه باید داد

وفاکهة کثیرة لا مقطوعة — امسال از هرگونه نعمت ارزان بود

الاعراف

وواعدنا موسی ثلثین لیلة — این مراد و حاجت زود برآید

وعلمک ما لم تکن — علم تمام آموزد و نام گیرد

یوفون بالنذر ویخافون — وفا بجا آورد و خلاف نکند

فالوهی

فانکحوهن باذن اهلهن — این زن بخواه و اندیشه مکن

من ازواجکم بنین وحفدة — دلیل فرزندان و خویشان بود

وآتیناهم ملکا عظیما — دلیل پادشاهی و بزرگی باشد

فامسکوهن بمعروف — این بنده نیک فروخته شود

ما فی بطون هذه الانعام — این ستور در نهان عیب ندارد

فی سدر مخضود وطلح منضود — این ضیاع نیکو فروخته شود

فمن یعمل مثقال ذرة — عاقبت این کار نیکو شود

وان تحسنوا وتتقوا — این خصومت بصلح انجامد

واما الجدار فکان — این وام بعضی زود باز دهد

وان لم یصبها وابل فطل — این بنا نیکست در خریدن احتیاط کند

او ما ملکتم مفاتحه — این بنده نیک و دوستدار بود

ان کنتم مرضی ان تضعوا — این بیمار را پرهیز باید کرد

الانفال

منكم عشرون صابرون — بر دشمن پیروزی اگر لشکر باشد

اجیب دعوة الداع اذا — دعا باید کرد که اجابت خود

وعلّم ادم الاسماء کلّها — از هر گونه علم بیاموزد البته

والذین هم لاماناتهم وعهدهم — وفا آورد و خلاف نکند

ولا تنکحوا ما نکح اباؤکم — اندرین تزویج سستی مینماید

وانا عجوز وهذا بعلی شیخا — فرزندان ازین زن پیرانه برنیاید

قل فمن یملک لکم من الله — درین وقت دلیل پادشاهی است

فتحریر رقبة مؤمنة — بنده فروخته شود و وازاده گردد

وانّ لکم فی الانعام لعبرة — این ستور بخر که مبارکست

بواد غیر ذی زرع عند — این ضیاع اگر بخرد آبش کم شود

الا تخافوا ولا تحزنوا — مترس که عاقبت نیکست

واصبروا وما صبرک الا بالله — اندرین خصومت صبر باید کرد

واذا حییتم بتحیة — این داد وستد نیکو بود

وبنینا فوقکم سبعا شدادا — این بنا محکم و دیر بماند البته

الحر بالحر والعبد بالعبد — خریدن این بنده بمراد باشد

التوبة

وارتابت قلوبهم — این تهمت بروی راست نیاید

یمددکم ربکم بخمسة آلاف — نصرت او را بود ترا حضر به

لهم قلوب لا یفقهون — این امید و حاجت بر نیاید

ان تدعوهم لا یسمعوا — علم بیاموز در رنج مبر البته

وما وجدنا لاکثرهم — درین وفا او را تمام باید

هنّ لباس لکم — این زن کرده شود و درخور آید

وبنین شهودا ومهّدت له — فرزند و مال و توانگری باشد

قل اللهم مالک الملک — ایزد تعالی ترا عزت و جاه دهد

اعملوا ما شئتم من دونه — این بنده برادر فروخته شود

وذللناها لهم فمنها رکوبهم — این ستور خریده و کشته شود

انهار من ماء غیر آسن	این ضیاع خریدن نیکو بود اما
فقد استمسک بالعروة	عاقبت این کار نیکو بوده
فاصلح بینهم فلا اثم علیه	درین خصومت اگر بصلح انجامد به
اذا تداینتم بدین	این وام بوقت باز دهد
فخسفنا به وبداره الارض	ازین بنا حذر کن که خراب شود

یونس

ویستنبئونک احق هو	این خبر البته راستست
سبحانک هذا بهتان عظیم	تهمت بر و دروغ است
وما لکم فی الارض من ولی	اندرین کار ترا ضعف است
لا تقنطوا من رحمة الله	امید ها بزودی روا شود
وعلمناه صنعة لبوس لکم	علم و حکمت و پیشه بیاموزد
فهل وجدتم ما وعد ربکم	وفا بجا آورد و عهد نشکند
ولیستعفف الذین	این زن بگذارد و دیگری طلب کن

باالبشری

یا البشری هذا غلام	ترا فرزند آید و بغربت افتد
لا یملکون مثقال ذرة	درین وقت دلیلست بر پادشاهی
لا یعلمون من عمل	این بنده را فروختن بهتراست
ولکم فیها جمال حین	این ستور خریده شود و مبارک باشد
ولقد اتوا علی القریة	این ضیاع اصلی ندارد و نباید خرید
ولقد مننا علی موسی	عاقبت این کار میانه باشد
اما منا بعد و اما فداء	اگر خصومت نکند بهتر باشد
ان رحمة الله قریب	این وام دادن و ستدن نیکوست

الهود

لما جاء امرنا نجیناه	ازین غم و سختی راحت یابد
الم ذالک الکتاب	این خبر درست و حقیقتی دارد
یظنون بالله غیر الحق	این تهمت دروغ است خبر به
انهم لهم المنصورون	ظفر و نصرت مر ترا باشد

ولا تيأسوا من روح الله	این امید و حاجت بخیر برآید
وما اوتيتم من العلم الا	از علم اندکی بیاموزد دانش الله
كبر مقتا عند الله	بی روئی و بد عهدی کند
وقد افضى بعضكم الى	این زن کردن نیک بود
قالوا لا توجل انا نبشرك	بفرزند نرینه پارسا خرم شود
رب اغفر لي وهب لي	دلیل مملکت و پادشاهی باشد
اتعبدون من دون الله	در فروختن این بنده فائده چند
وتحمل اثقالكم الى بلد	این ستور بدخوی بود نباید خرید
كم تركوا من جنات	اگر این ضیاع بخرد و فروخته شود
والآخرة عند ربكم ٥	عاقبت این کار نباشد
ان ينصركم الله فلا غالب	اندرین خصومت دست قوی گردد

یوسف

قد شغفها حبا انا لنريها	این دوستی میان دو تن باشد

قال ساوی

قال ساوي الى جبل ٥	دعا کن تا از غم برهی بلی
قالوا ماذا قال ربكم	این خبر راست و درست
ان يتبعون الا الظن	این تهمت دروغ است
يقاتلوكم يولوكم الادبار	هم کشتن و هزیمت بود حذر به
ويعلمهم الكتاب والحكمة	حکمت و علم گوناگون بیاموزد
انهم يقولون ما لا يفعلون	منافقست وفا بجا نیاورد
لا هن حل لهم ولا هم	این زن ناکردن اولی است
واذا بشر احدهم بالانثى	حامله دختر آرد تا دانی البته
وما كان لهم عليهم من سلطان	درین وقت دلیل پادشاهیست
ليس عليكم جناح	این بنده فروختن بهتر است
كمثل الحمار يحمل اسفارا	این ستور بد و بی منفعتست
واخرجت الارض اثقالها	این ضیاع البته نباید خرید البته
هل تؤثرون الحيوة الدنيا	عاقبت این کار نیکوست

الرعد

وهو الذی مدّ الارض   این دوستی هر دو را نیکوست

ولو رحمناهم وکشفنا بهم   ازین غم زود راحت یابد

انّه لقول فصل وما هو   این خبر راست بود اگر بدگمانی

فوقاه الله ما... لو ان   این تهمت بر دروغ است

وینصرکم علیهم   نصرت و فیروزی ترا باشند

ولکم فیها معایش   ازین امید شاد کام گردد

وجعلنا علی قلوبهم   اندر علم آموختن کامل بود

ذالك وعد غیر مکذوب   وفا بجا نیاورد و خلاف کنند

ازواجا خیرا منکن یمت   این زن باید کرد که مبارکست

یهب لمن یشاء اناثا   خدای تعالی ترا فرزند نرینه بدهد

واسرّوا الندامة لما راو   از فروختن این بنده پشیمان شود

جنات تجری من تحتها   اندرین ضیاع فایده بسیار بیند

...ان الله

الم تر ان الله سخّر لکم ما   این ستور نیك مبارك باشد

الابراهیم

اجتثت من فوق الارض   این غایب زود باز گردد

انّا نأتی الارض ننقصها من   این سفر دور است اما زود آید البته

یحبونهم کحب الله تمت   این دوستی از هر دو جانب بود

فی ملتهم ولن تفلحوا اذا   این سختی و غم دیر بماند

کلمة تخرج من افواههم   این خبر اراجیف دروغ است

اجتنبوا کثیرا من الظن   ازین تهمت بی گناه است

الا ان حزب الله هم المفلحون   خدای تعالی ترا نصرت بدهد

انّ فی هذا لبلاغا لقوم   باین امید و حاجت زود برسد

رب اشرح لی صدری   این علم زود بیاموزد البته

صحف ابراهیم وموسی   وفادار و مهربان بود البته

فلما قضی زید منها وطرا   این زن دوست و مهربان بود

قالت انّی یکون لی غلام — فرزندیکانه وزرینه وپارساباشد

وجعلنا لکم علیهم — ایزد تعالی ملک وپادشاهی دهد

یا ابت انی وجدتک — این بنده بد است باید فروخت

وغیر کل ضامر یاتین — این ستور بانده وناپایدار بود

الحجر

وجعلنا لکم فیها معایش — اندرین بازرگانی سود بسیار باشد

وجاء اهل المدینة — این غایب شاد وبیخانه باز آید

فسیحوا فی الارض — ازین غم براد ومقصود باز گردد

تحسبهم جمیعا — ازین دوستی حذر کون به

تنزل علی کلّ افاک — ازین سختی زود فرج یابد

ویقولون نؤمن ببعض — این خبر بعضی راست است البته

ویجعلون علی الکذب — این تهمت البته راست است

قال قد اوتیت قدرتک — درین حرب یاری جوید تا ظفر یابد

لاتنصرون

لا تناصرون بل هم الیوم — بدین امید وحاجت زود برسد

طبع الله علی قلوبهم — این علم هرچند بیاموزد فهم نکند

کان صادق الوعد — وفا کند وخلاف نکند البته

وانکحوا الایامی منکم — این زن وفا دارد وپارسا باشد

وجعلنا ذریته هم الباقین — بسیار فرزند وبسیار پیوند باشد

وهو الذی جعلکم خلائق — اگر نیت نیکو بود پادشاهی شود

فاصبر صبرا جمیلا — در فروختن بنده صبر کند

النحل

ان شرکائی الذین کنتم — درین انبازی سود بسیار بیند

فما ربحت تجارتهم — اگر درین بازرگانی است بود سود کند

توصیة ولا الی اهلهم — این غایب بسلامت باز آید

فانتشروا فی الارض — درین سفر مراد حاصل آید

فسوف یاتی الله بقوم — با این کس دوستی مکن که از دل نیست

فلهم اجرهم عند ربهم ازین غم زود فرح یابد
نور رب السماء والارض این خبر درست و راست است
قالوا ان یسرق فقد سرق این تهمت راست باشد البته
انا لننصر رسلنا ازین خبر حذر باید کرد البته
فتنقلبوا خائبین این امید درین وقت بر نیاید
یتفقهوا فی الدین ازین علم و حکمت بهره مند بود
الذین یوفون بعهد الله این کس وفا کند و خلاف نکند
لاجناح علیکم این زن پارسا و آهسته بود
یمددکم باموال و بنین فرزند نرینه و مادینه هر دو آیند
والله یؤتی ملکه من یشاء پادشاهی خواهی نیت نیکو کن

بنی اسرائیل

ثم رددنا لکم الکرة دلیل توانگری و مال بسیار است
وقال الذین اشرکوا درین انبازی سود کند اگر راستی کند

والله یفضل

والله فضل بعضکم علی درین بازرگانی نیت نیکو کن
فمکث غیر بعید ثمت این غایب را وقت آمدن نیست
قال فانها محرمة علیهم درین سفر بماند و عاقبت باز آید
بینکم فی الحیوة الدنیا این دوستی میان هر دو تن دیر بماند
یضاعف لهم العذاب درین سختی و غم بسیر شود
بل هو کذاب اشر این خبر البته دروغ است
والسارق والسارقة این تهمت قدری بروی دروغ است
یوم تولون مدبرین درین حرب شتاب نکنند
وقد اصبتم مثلیها این امید و حاجت از کی بر آید
الرحمن علم القران علم و تفسیر و آیة بیاموزد
الذین ینقضون المیثاق این کس وفا کند و عهد نشکند
نساؤکم حرث لکم این زن کرده شود و سازگار بود
انا رسول ربک لاهب لک ایزد تعالی ترا فرزند پارسا بدهد

الکهف

ان یبلغا اشدهما	کارها بر تو گشاده گردد
قد احسن الله له رزقا	روزی بر تو فراخ گردد
ولا یشرک بعبادة ربه احدا	درین انبازی خطر است حذر
والله یضاعف لمن یشاء	درین بازرگانی سود بسیار است
ارجعوا الی ابیکم	این غایب زود بخانه باز آید
لم تکن ارض الله واسعة	این سفر کردن مبارک است
قد بدت البغضاء	این دوستی بر زبان است بدل نیست
فاستجبنا له ونجیناه	ازین غم و سختی زود فرج یابد
والمرجعون فی المدینة	این خبر دروغ است باور مدار
اولئک مبرؤن مما یقولون	ازین تهمت بی گناه است
وکان حقا علینا نصر المؤمنین	خدای تعالی ترا نصرت دهد
ویقولون انا لمردودون	این امید درین مدت بر نیاید

وایها

وانها لا تعمی الابصار	در آموختن علم کند فهم بود
فیما نقضهم میثاقهم	وفا کند و عهد نشکند البته
ان خلق لکم من انفسکم	این زن کرده شود و نیک بود

المریم

ووهبنا لهم من رحمتنا	این گم شده و دزدیده باز آید
ان تستفتحوا فقد جاءکم	کارها بر تو گشاده گردد
وتحبون المال حبا جما	مال بسیار بدست آورد
لو کان فیهما آلهة الا الله	این انبازی باید کرد که نیک است
والعصر ان الانسان	این بازرگانی سر بسر زیان است
انهم یرونه بعیدا	این غایب در دست نخواهد آمد
الم تر الی الذین خرجوا	درین وقت اگر سفر کند سود کند
اجزعنا ام صبرنا	این دوستی نیک و تحقیق است
والله یحب الخیر لشدید	اندرین غم دیر بماند دعا باید کرد

ویحق الحق بکلماته — این خبر البته راست و درست

انتم بریون مما اعمل — این تهمت البته دروغ است

وینصرک الله نصرا عزیزا — درین حرب ترا ظفر باشد

لا بشری یومئذ — درین وقت این امید بر نیاید

ویعلمک من تاویل الاحادیث — حکمت و علم و تفسیر بیاموزد

ولقد عهدنا الی آدم — عهد بجا آرد و خلاف نکند

طه

فنجیناک من الغم — این زندانی رود خلاص شود

ففتحنا ابواب السماء — این کم شده باز بیند

یحسبهم الجاهل اغنیاء — کارهای بسته بر تو گشاده شود

سواء منکم من اسر القول — تن آسانی و نعمت و مال بود

فانک اجرا غیر ممنون — این انبازی کرده شود نیک بود

ونجنی من فرعون وعمله — ازین بازرگانی سود بسیار کند

اولئک عنها

اولئک عنها مبعدون — این غایب دیر آید اما سلامت

ولا تمش فی الارض مرحا — این سفر بکند بمراد

فالف بین قلوبکم — میان هر دو تن خصمی افتد

ویحق الحق بکلماته — این محنت دیر بماند دعا کند

وظننتم ظن السوء — این خبر راست و روشن شود

فریقا تقتلون وتاسرون — این تهمت بروی درست گردد

ولکم فیها ما تشتهیه — دشمنان بهزیمت شوند

وعلمتم ما لم تعلموا — این امید و حاجت بهدیه تمام شود

ما لهم به من علم — درین علم امام و بزرگ شود

الانبیاء

وذا النون اذ ذهب مغاضبا — از عمل سلطان رنج بیند

اهتزت وربت وانبتت — این زندانی رود خلاص شود

ان یرید اصلاحا یوفق الله — این کم شده باز یابد ان شاء الله

فخلوا سبيلهم ان الله ... کارها نیک بر تو کشاده شود

يوم لا ينفع مال ولا بنون درین وقت دلیل بردرویشی بود

يوم عسير على الكافرين درین انبازی راست بود

فما ربحت تجارتهم اگر درین بازرگانی راست کند

يوم تلقى وجوهنا باناهم این غایب دور است اما بسلامت

... اتبعكما الغالبون این سوکردن بهتر است

فيضاعف اضعافا این دوستی میان هردو تن باید

واذا الذين يعبدون ضاحك ازین قوم زود فرح یابد

اجراحتا ما كنتم فيه این خبر درست و تحقیق است

ها انتم تحبونهم این سخن تهمت و دروغ است

الحمد لله الذي اذهب بر دشمن ظفر و غنیمت یابد

فحق عليهم القول این امید و حاجت برآید

الحج

وان الله لهو خير الرازقين نعمت فراخ و نرخ ارزان شود

ونجيناه من الغم وكذالك از کاسلطان نیکوئی بیند

وللبسنا عليهم ما يلبسون این زندانی زود فرج یابد

ولو فتحنا عليهم بابا این گم شده باز یابد بار حمت

ويجعل له مخرجا ويرزقه دلیل بستگی کار و رزق باشد

بل يداه مبسوطتان توانگری و مال یابد البته

فما تزيدونني غير تخسير انبازی کند و سود بسیار بیند

لا شية فيها احقا با درین بازرگانی زیانها بیند

لو انفقت ما في الارض این غایب حج کند و باز آید

ومن يخرج من بيته درین سفر دیر بماند دیر باید

زدناهم فوق العذاب این دوستی از یکی حقیقت

ان هذا لهو الحق اليقين خدای تعالی ترا ازین غم نگاه دارد

وجدناها وتستيقنها این خبر بحقیقت دروغ است

سيهزم الجمع ويولون   ازين تهمت بيكنا ثبات
لن تنالوا البر حتى تنفقوا   ناكاه فتح ونصرت پديد آيد

المؤمنون

نسقيكم مما في بطو نه   اين ازشكم رحمت دارد سير خورد
يريد الله بكم اليسر ولا يريد   نرخها ارزان كردد
ان الملوك اذا دخلوا   ازشغل سلطان رنج بيند خدر
لا تخف نجوت من القوم   اين زنداني زود خلاص شود
فيضلوا فلا يستطيعون   اين كم شده دشوار بدست آيد
حتى اذا جاؤها فتحت   اين كارها همه كشاده كردد
واتيناه من الكنوز   مال ونعمت بيرنج يابد
يوم يقول نادوا   اندرين انبازي سود بسيار بيند
وان الينا ايابهم   اندرين بازركاني سود بيند
ولم تك حسنة يضاعفها   اين غايب با مال بسيار آيد

يلقون اليهم بالمودة   اين غم كرد ديشود براد
فاسلكي سبل ربك ذللا   اين دوستي ميان هردو محكم است
فقذف في قلوبهم الرعب   هنوز رنج باقيست دعا بايد كرد
ما هذا الا افك مفترى   اين خبر همه دروغ است
فماذا بعد الحق الا الضلال   اين تهمت برود درست نيايد

النور

ليستأذنكم الذين ملكت   اين بنده خريده شود ونيك بود
يأكل مما تأكلون   اين بيمار بغذاى موافق به شود
ضيقا حرجا كانما   تنگى وگرانى نرخها بوخدا ايبازد
سأريكم آياته   درشغل سلطان شتاب نكنند
خالدين فيها ما دامت   اين زنداني دير باند
بضاعتنا ردت الينا   اين كم شده تمام باز يابد
ما يفتح الله للناس   ايزد تعالى كار بسته كشاده كردد

ونقص من الاموال — درین نقصان مال و میوه باشد
واعبدوا الله و لا تشرکوا — درین انباز نقصان کنند
هل ادلکم علی تجارة — درین بازرگانی سود بسیار کنند
فما استطاعوا من قیام — این غایب درین وقت بیاید
ولله ملک السموات والارض — این سوکرده شود مبارک بود
فقل لن تخرجوا معی — این دوستی هرگز تن را نیک بد
ولو تری اذ فزعوا فلا — ازین سختی زود بره
ولکن تصدیق الذی — این خبر راست است بی شک

الفرقان

ویجعل لکم جنات — این بنا کرده شود با آب روان
وانه لما قام عبد الله — این بنده خریده شود و نیکو بود
واذا مرضت فهو یشفین — این بیمار را خدای تعالی شفا دهد
الله یبسط الرزق — درین سال نعمت فراخ بود

[illegible]

واجعل لنا من لدنک نصیرا — از عمل سلطان نیکی بیند
سیجعل الله بعد عسر یسرا — این زندانی زود خلاص شود
وجعل بینهم وبین القری — این کم شده زود بتو باز رسد
انا فتحنا لک فتحا مبینا — کار بسته بر تو کشاده شود البته
وجعلت له مالا ممدودا — دلیل مال و توانگری بود
یا بنی لا تشرک بالله — ازین انبازی احتراز باید کرد
ولکم رؤس اموالکم — درین بازرگانی سود نخواهد بود
ربنا علیک توکلنا — این غایب بشادی بتو رسد
انفقوا فی سبیل الله — این سوکرده شود بسلامت
انما یرید الشیطان — این دوستی بدشمنی مبدل شود
ونجیناه من الغم — ازین غم و سختی راحت یابد

الشعراء ٢٦

وانذر عشیرتک الاقربین — هم باشد که وام بستانند و باز ندهد

رفیع الدرجات ذو العرش — این بنا کرده شود بلند و خوش

الاعلی ازواجهم — اگر این بنده ماده یا نره باشد بگرد

وننزل من القران ما هو — این بیمار را تعویذ باید داد

اولئك لهم رزق معلوم — نعمت فراخ و ارزان شود

یهدون بالحق وبه یعدلون — از عمل سلطان نیکوئی بیند

من اراد باهلك سوء — این زندانی [illegible] بماند دیر آید

و ادعوا الیه باحسان — این کم شده بازیابد بزودی

ولو انهم آمنوا واتقوا — کارهای بسته گشاده گردد بخیر

رب انی انزلت الی — ایزد تعالی ترا مال بسیار دهد

عسی ربنا ان یبدلنا — این انبازی هر دو را نیک آید

وبارکنا علیه وعلی — درین بازرگانی سود بسیار بیند

وما من غائبة فی السماء — این غایب برادر باز آید انشاء

یوم یسمعون الصیحة — ازین عشر نیکوئی بسیار بیند

والله اعلم

واتخذ الله ابراهیم خلیلا — این دوستی هر دو تن از دل بود

النمل

نحن اولوا قوة واولوا باس — در خصومت دست قوی بود

لا تاکلوا الربا اضعافا — این وام دادن و ستدن نیکوست

افمن اسس بنیانه علی — این بنا اگر تمام کردد مرغزار شود

ومن ثمرات النخیل — این بنده خریده نشود

ولا تشتروا بایاتی — این بار بصدقه و دعا به شود

ثم یفتح بیننا بالحق — نعمت فراخ و ارزان شود

وکاین من قریة — از کارهای سلطان محنت زده شود

وانجیناه واهله — این زندانی زود خلاص شود

کرماد اشتدت به — این گم شده باز نیابد بدست

قل کونوا حجارة او حدیدا — این کار بسته است ضرر بر

وانا اذا ما ابتلاه — مال و توانگری بسیار بیند

عسى ان تكرهوا شيئا — درين انبازى ترسن كه نيكست

لا جرم انهم فى الآخرة — ازين بازرگانى حذر كنى به

ان الذى فرض عليك — اين غايب زود بخانه باز آيد

يوم يسمعون الصيحة — اين سفر كرده شود و زود آيد

القصص

فانظروا كيف كان — عاقبت اين كار بيم است حذر به

وان تصلحوا وتتقوا — اين خصومت را حق تعالى راست آورد

من ذا الذى يقرض الله — اين وام دادن سند نيكوست

واذ يرفع ابراهيم القواعد — اين بنا كرده شود و نيك بود

وحور عين كامثال — از خريدن اين بنده نيكى بينند

فى قلوبهم مرض — بيمار را صدقه بايد داد البته

والله واسع عليم — غنيمت فراخ و ارزان شود

ان الله لا يحب كل خوان — در عمل سلطان نفع نه بينند

فرزند

[illegible]

فلبث فى السجن — اين زندانى از فراموش كار است

اين المفر كلا — اين گم شده زود باز آيد

اذا جاء نصر الله — كارهاى بسته بر تو كشاده گردد

ايحسبون انما نمدهم — توانگر گردد و مال بسيار يابد

اخى اشدد به ازرى — درين انبازى اگر راستى كنى بركت يابد

يرجون تجارة لن تبور — درين بازرگانى سود خواهد

وما لبثوا بها الا يسيرا — اين غايب باز آيد يا نامه فرستد

العنكبوت

لنبوئنهم فى الجنة غرفا — اين ضياع ساخته شود

وآخر دعواهم ان الحمد لله — عاقبت اين كار بغايت نيكست

ان يصلحا بينهما صلحا — ميان اين خصمان بصلح انجامد

فرهان مقبوضة واداس — اين وام بى قباله نبايد داد

كمثل العنكبوت اتخذت — اين بنا ضعيف و نا استوار است

يطوف عليهم ولدان — این بنده شایسته خدمت گشت
فی قلوبهم مرض فزادهم — اگر پرهیز نکند بیماری دراز کشد
ولیبلونکم بشیء من الخوف — دلیل تنگی نعمتها و گرانی بود
لا تخاف درکا ولا تخشی — این زندانی زود راحت یابد
لا تیاسوا من روح الله — این گم شده باز دیده شود
آتونی زبر الحدید — لکن این کار بشاید صبر باید کرد
فسوف یغنیهم الله من فضله — توانگری و مال بسیار یابند
وتجارة تخشون کسادها — درین بازرگانی سود کند
ایدیکم بما تعملون — درین انبازی فایده بسیار بود

الروم

ظهر الفساد فی البر والبحر — این ستور بی عیب باید خرید
وبدلناهم بجنتیهم جنتین — این ضیاع اگر فروخته شود بهتر
وکان عاقبة امرها خسرا — عاقبت این کار زیان است

یوم تجد کل نفس

یوم تجد کل نفس — اندر خصومت ترا یاری کنند
ان تقرضوا الله قرضا حسنا — این وام بی دردسر باز دهد
امن اسس بنیانه — این بنا تمام شود و در کار کنند
اولئک الذین اشتروا — این بنده بخرد و دیگری هم طلبد
وکان امر الله قدرا مقدورا — این خسته در خطر است صدقه باید داد
واسبغ علیکم نعمه ظاهرة — نعمت فراخ و نرخ ارزان شود
ان الله یامر بالعدل والاحسان — از کار سلطان نیکوئی بینند
استخلصه لنفسی — این زندانی زود راحت یابد
الا تخافوا ولا تحزنوا — اندوه مخور که گم شده باز آید
واخری تحبونها نصر من الله — نزدیک است که الله تعالی کار تو بگشاید
ووجدک عائلا فاغنی — حق تعالی فردا توانگری دهد
وبارک فیها وقدر فیها — اندرین انبازی برکت یابد

اللقمان

ومن الناس من یشتری   این بنده فروختن هوا است
ومن اصواف‌ها واوبارها   این ستور نباید خرید
به جنات عدن التی وعد   این جای خوش وخرم بود
والباقیات الصالحات   این کار عاقبتش نیکو بود
فاقض ما انت قاض   این خصومت بحکم راست شود
ما اغنی عنی مالیه   این وام بدخواری باز دهد
صفا کانهم بنیان مرصوص   این بنا محکم و پایدار بود
عبدا مملوکا   این بنده موافق آید باید خرید
وان یمسسک الله بضر فلا   این بیمار بدعا و صدقه به شود
کلوا واشربوا   نعمت فراخ و ارزان شود
خذوه فغلوه ثم الجحیم   ازکار سلطان زیاده شود
القیه علی وجه ابی   این زندانی زود راحت یابد
جنات عدن مفتحة   این خبر را خواهند دید وشاد شود

یا بنی اذهبوا

یا بنی اذهبوا فتحسسوا   کار دین و دنیا تراکشاده شود
ایحسبون انما نمدهم   توانگری و مال بسیار یابد

تمت الکتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد واله اجمعین اما بعد این طالب تفال بدانکه این فالنامه منسوبست بحضرت شاه روضه انس وصفا سلطان سلاطین اولیا ابی عبد الله الحسین شهید کربلا صلوات الله وسلامه علیه وعلی الائمة المعصومین وطریق استفاده ازین کنز مخفی آنست که از صفحه که چهار دایره است مراد و مقصودی که دارد طلب نماید وحرفی که در میان آن دایره که مطلوب اوست مسطور شده نگه دارد و در صفحه دیگر که شش دایره است مطلوب خویش را ازان دو دایره استنباط نماید

و حرفی که درمیان دایره سطور است با حرف سابق ضم نماید و
در دایرهٔ بزرگ نظر کند که این دو حرف با کدام از منازل
قمر متحد است از مقابح ان منازل طلب نماید و با یکنفر خود
زند و اعداد قرعه را حساب کند که چند است و بر طبق هر عددی
صفحه از ان منازل شماره کند چون اعداد تمام شود آن
منزل که اعداد بان منتهی شده سطور آن مطابق اعداد
بر شمارد و مقصود خود از سطر آخر بن استنباط نماید و اگر
صفحه آخر شود و نسخه بآخر رسید و از اعداد قرعه چیزی
نمانده باشد رجوع باول کتاب نماید و تتمهٔ اعداد که باقی
مانده شماره کند و صورت احوال مشاهده نماید و حاضر باشند
تا غلط نکنند در شماره و حساب که شکی نیست بمقصود
خود فایز میشود و دوابرار بعه اینست تمت

شرطین

سوال کردی از برآمدن کار بدان عدد صفحات و سطور شمار تا جواب یابی
سوال کردی از جای بجای نقل کردن نیکو است
سوال کردی از خواب که دیدهٔ نیکو است و عاقبت خیر است
سوال کردی از عزیمت املاک بشارت باد که نیکوی یابی
سوال کردی از منازعت پیش قاضی ظفر ترا خواهد بود
سوال کردی از خلاصی غم دل خوش دار که فرج یابی
سوال کردی از طلاق دادن زن شتاب مکن که فرج یابی
سوال کردی از عمارت املاک بکن که ترا فایده است
سوال کردی از رفتن پیش سلطان برو که حاجت بر آید
سوال کردی از یافتن مراد دلی صبر کن که بدین زودی یابی

بطین

سوال کردی از سفر بدان عدد صفحات و سطور شمار که جواب یابی

سوال کردی از برامدن کار بشارت باد ترا که بزودی بر آید

سوال کردی از جای بجای نقل کردن صبر کن که خیر در آنست

سوال کردی از خوابی که دیده تعبیر آن فرح و شادیست

سوال کردی از خریدن املاک بخر که دران نفع بسیار بینی

سوال کردی از مرافعه پیش قاضی بردن مرو که نیکو نیست

سوال کردی که از غم خلاص یابم یا نه نزدیکست که فرح یابی

سوال کردی از طلاق دادن زن مده که پشیمان شوی

سوال کردی از عمارت کردن املاک عزم جزم کن که فایده بینی

سوال کردی از رفتن پیش سلطان برو که حاجت تو بر آید

شربا

سوال کردی از فیروز شدن بر دشمن بدان عدد صفحات و سطور بشمار

سوال کردی از سفر نیت جزم کن که فایده بسیار خواهی دید

سوال کردی از برآمدن کار شتاب کن که خیر و فایده بینی

سوال کردی از نقل و حرکت شتاب کن که خیر و فایده بینی

سوال کردی از خواب که دیده اشکارا مکن که تعبیر یابی

سوال کردی از خریدن املاک عزم جزم کن که فایده بینی

سوال کردی از مرافعه پیش قاضی بردن ازان احتراز کن و گرد

سوال کردی که از غم خلاص یابم یا نه بشارت باد که بزودی بر آ

سوال کردی از طلاق دادن زن حذر کن که پشیمان نشوی

سوال کردی از عمارت املاک شتاب کن که خیر و برکت بینی

دبوان

سوال کردی از بخور بدان عدد صفحات و سطور بشمار

سوال کردی از ظفر بر دشمن حذر کن که ظفر ترا نباشد

سوال کردی از سفر توقف کن که دران وحشت خواهد بود

سوال کردی از برامدن کار بغایت شوارست تعجیل مکن که بر آید

سوال کردی از نقل و حرکت تعجیل مکن که فایده بسیار بینی

سوال کردی از خواب که دیدهٔ خرّم باش که تعبیر آن نیکوست
سوال کردی از خریدن املاک تاخیر کن که دران نفع چندان نیست
سوال کردی از مناظره پیش قاضی بردن برو که فائده بینی
سوال کردی که از غم خلاص یابم یا نه نزدیکست که فرح یابی
سوال کردی از طلاق دادن زن تعجیل مکن که پشیمان شوی

هتعه

سوال کردی از غایب بدان عدد صفحات و سطور بشمار
سوال کردی از حال رنجور بزودی صحّت و شفا یابد
سوال کردی از ظفر بر دشمن بشارت باد که مظفّر شوی
سوال کردی از سفر کردن عزم جزم کن که سعادت یابی
سوال کردی از نقل و حرکت تعجیل مکن تا پشیمان نشوی
سوال کردی از برآمدن کار شاد و خرّم باش تا برآید
سوال کردی از خواب که دیدهٔ پوشیده دار که فائده دران است

سوال کردی از خریدن املاک

سوال کردی از خریدن املاک مخر که دران سود نه بینی
سوال کردی از مرافعه پیش قاضی بردن مرو که غلبه خصم راست
سوال کردی که از غم خلاص یابم یا نه بشارت باد که فرح نزدیکست

هقعه

سوال کردی از گم شده بدان عدد صفحات و سطور بشمار
سوال کردی از غایب بتو میرسد با قوی دل خوش دار
سوال کردی از حال رنجور بعد از چند روز دیگر شفا یابد
سوال کردی از ظفر بر دشمن حذر کن که ظفر دشمن راست
سوال کردی از سفر مرو که درین وقت مصلحت نیست
سوال کردی از برآمدن کار برآید چنانچه دلخواه تو باشد
سوال کردی از نقل کردن عزم جزم کن که فائده بینی
سوال کردی از خواب که دیدی شادمان باش که تعبیر نیکوست
سوال کردی از خریدن املاک حذر کن که دران فائده نیست

سوال کردی از مناظره پیش قاضی عزم جزم کن که فائده ببینی ۵

ذراع

سوال کردی از زن آبستن بدان عدد صفحات و سطور بشمار

سوال کردی از گم شده امیدوار باش که بتو خواهد رسید

سوال کردی از حال غایب در توقف باش صدقه باید داد

سوال کردی از حال رنجور این زحمت زود شفا یابد

سوال کردی از دشمنان حذر کن و صدقه بده تا نجات یابی

سوال کردی از سفر توقف کن که دران خیر و فائده نیست

سوال کردی از برآمدن کار بزودی برآید بموجب دلخواه

سوال کردی از نقل و حرکت مکن که درین وقت مصلحت نیست

سوال کردی از خواب که دیده تعبیر آن بخیر و سلامت

سوال کردی از خریدن املاک عزم جزم کن که فایده در انست

منشره

از محبت محبوب

سوال کردی از محبت محبوب بدان عدد صفحات و سطور بشمار

سوال کردی از زن آبستن دختری زاید خوب رو و مبارک قدم

سوال کردی از گم شده نومید مشو که بزودی بدست آید البته

سوال کردی از حال غایب بزودی بیاید چنانچه دلخواه است

سوال کردی از حال رنجور دیر کشد اما عاقبت بخیر است

سوال کردی از ظفر بر دشمن دل خوش دار که ظفر تراست

سوال کردی از سفر تاخیر کن که درین وقت مصلحت نیست

سوال کردی از برآمدن کار توقف کن که خیر در آنست

سوال کردی از نقل و حرکت تعجیل مکن که پشیمان شوی و سود ندارد

سوال کردی از خواب که دیده بشارت باد تعبیر آن خوبست

طرفه

سوال کردی از تجارت بدان عدد صفحات و سطور بشمار

سوال کردی از محبت محبوب باز و برادر کسی چنانکه دلخواه است

سوال کردی ازن آبستن بشارت باد که پسر زاید نیکو روی

سوال کردی ازگم شده دل خوش دار که بزودی پیدا شود

سوال کردی از غایب بتو میرسد بزودی بمراد انشا الله تعالی

سوال کردی از حال از رنج بزودی شفا یابد انشا الله تعالی

سوال کردی از حال دشمنان از ایشان حذر باید کرد

سوال کردی از سفر توقف کن که خیر دران در رفتن فایده نیست

سوال کردی از بر امدن کار بشارت باد که بزودی بر آید

سوال کردی از نقل و حرکت سعی کن که بغایت خوبست

حبه

سوال کردی از خریدن چهار پایان بدان عدد صفحات و سطور بشمار

سوال کردی از تجارت کردن توقف کن که دران مصلحت نیست

سوال کردی از محبوب بشارت باد که بزودی بتو میرسد

سوال کردی ازن آبستن پسر زاید مبارک قدم و نیکو روی

از گم شده

سوال کردی ازگم شده بتو میرسد اما بزحمت بسیار

سوال کردی از غایب پریشان خاطر است بعد از چند روز بیاید

سوال کردی از رنجور ازین زحمت بزودی شفا یابد

سوال کردی از دشمن ایمن مباش تا ظفر نیابد و نقصان نرساند

سوال کردی از سفر توقف کن که دران هیچ فایده نیست

سوال کردی از بر امدن کار بعد از چند روز بر آید نیکو

ذبره

سوال کردی از معاش و روزی بدان عدد صفحات و سطور بشمار

سوال کردی از خریدن چهار پایان مخر که هیچ فایده نیست

سوال کردی از بازرگانی بشارت باد که نفع بسیار یابی

سوال کردی از معشوق بزودی بتو میرسد برادر تو

سوال کردی ازن آبستن دختری زاید نیکو و مبارک قدم

سوال کردی ازگم شده نومید مشو که بتو میرسد بزودی

سوال کردی از غایب دل خوش دار که بزودی بتو برسد
سوال کردی از رنجور بعد از چند روز دیگر صحت یابد انشاء الله
سوال کردی از دشمن خدای تعالی ترا بر ایشان ظفر خواهد داد
سوال کردی از سفر عزم جزم کن که بغایت نیکوست

صرفه

سوال کردی از فروختن اسباب بهای آن عدد صفحات و سطور بشمار
سوال کردی از معاش و روزی بعد از چند روز باصلاح آید
سوال کردی از خریدن چهار پایان بخر که بغایت نیکوست
سوال کردی از بازرگانی بکن که فائده بسیار میدهد
سوال کردی از معشوق بتو میرسد مراد دل انشاء الله
سوال کردی از زن آبستن پسر زاید فرخ رخ و مبارک قدم
سوال کردی از کم شده بتو رسد مراد چنانچه دلخواه است
سوال کردی از غایب بتو رسد چنانچه دلخواه است

از حال رنجور

سوال کردی از حال رنجور بعد از چند روز صحت یابد
سوال کردی از حال دشمن دلخوش دار که بزودی مظفر گردد

عوا

سوال کردی از چه گذاردن بهای عدد صفحات و سطور بشمار
سوال کردی از فروختن اسباب مغزوش که بعد از چند روز ...
سوال کردی از معاش و روزی بشارت باد که بزودی بتو میرسد
سوال کردی از چهار پای خریدن بخر که نیک نیست و آخر پشیمان شوی
سوال کردی از تجارت بکن که نفع تمام خواهی دید
سوال کردی از دوست و محبوب بدو میرسی رحمت بسیار
سوال کردی از زن آبستن دختری زاید مبارک قدم و خوبرو
سوال کردی از کم شده بتو خواهد رسید بزودی انشاء الله
سوال کردی از غایب بتو میرسد بزودی با نفع بسیار
سوال کردی از حال رنجور بزودی شفا یابد انشاء الله

سماک

سوال کردی از زن خواستن بدان عدد صفحات و سطور شمار
سوال کردی از حج کذاردن عزم جزم کن و برو که فایده بدارد
سوال کردی از بهر فروختن اسباب بفروش که فائده بینی
سوال کردی از معاش و روزی بتو میرسد بزودی انشاء الله
سوال کردی از بهر خریدن متاع بخر که نیکوست و فایده بینی
سوال کردی از بهر تجارت عزم جزم کن که مال و نعمت یابی
سوال کردی از دولت و محبوب بتو میرسد بزودی بدلخواه تو
سوال کردی از زن آبستن پسر زاید سعادتمند و نیکو روی
سوال کردی از کم شده بتو میرسد بمشقت بسیار
سوال کردی از حال غایب میآید تن درست و خوش وقت

غفر

سوال کردی از بهر شرکت بدان عدد صفحات و سطور شمار

از بهر زن ولی

سوال کردی از بهر زن خواستن بخواه که خوبست و فایده بینی
سوال کردی از بهر حج کذاردن تعجیل مکن و حرکه در او محنت
سوال کردی از فروختن اسباب بفروش که بسیار نیکوست
سوال کردی از بهر معاش و روزی بتو میرسد بزودی انشاء الله
سوال کردی از بهر خریدن چهارپا حذر کن که درینوقت مصلحت
سوال کردی از بهر بازرگانی توقف کن که صلاح در آنست
سوال کردی از بهر معشوق دلش بغیر تو مایل است و سر تو ندارد
سوال کردی از زن آبستن دختر زاید نیکبخت و نیکو روی
سوال کردی از کم شده نومید مشو که باز خواهی یافتن

زبانا

سوال کردی از رسیدن بمراد بدان عدد صفحات و سطور شمار
سوال کردی از بهر شرکت بکن که فایدهٔ بسیار بینی
سوال کردی از بهر زن خواستن تعجیل کن که خوبست

سوال کردی از بهر حج گذاردن عزم جزم کن که توفیق یابی
سوال کردی از فروختن اسباب مفروش که پشیمان شوی
سوال کردی از بهر معاش و روزی بتو می رسد بزودی
سوال کردی از بهر خریدن چهارپا تعجیل مکن که فایده ندارد
سوال کردی از بهر بازرگانی بکن که بسیار خیر ببینی انشاء الله تعالی
سوال کردی از حرکت و معشوق دل او بغیر تو مایل است
سوال کردی از زن آبستن دختر زاید مبارک قدم و صاحب جمال

اکلیل

سوال کردی از رفتن نزد سلطان مران عدو صفحات و سطر بشمار
سوال کردی از بهر رسیدن مراد دنیا برنیاید بزودی برسی
سوال کردی از بهر شرکت مکن که دران سود نیست
سوال کردی از بهر زن خواستن توقف کن که درین وقت مصلحت نیست
سوال کردی از حج گزاردن تعجیل مکن که راه مخوفست البته

از فروختن ا

سوال کردی از فروختن اسباب مفروش که زیان کنی
سوال کردی از رزق و روزی خویش جمع باش که بزودی برسد
سوال کردی از خریدن چهارپا مخر که نیک نیست پشیمان شوی
سوال کردی از بازرگانی مکن که درین وقت مصلحت نیست
سوال کردی از معشوق طمع او با تو [illegible] است نیست نادانی

قلب

سوال کردی از عمارت املاک مران عدد صفحات و سطر بشمار
سوال کردی از رفتن پیش سلطان ضرر کند که دران فایده نیست
سوال کردی از رسیدن بمراد برسی و لیکن بزحمت بسیار
سوال کردی از حرکت بکن که فایده بسیار خواهی دید
سوال کردی از بهر زن خواستن تعجیل کن که خوب است
سوال کردی از حج گزاردن تعجیل کن که بسیار خوب است
سوال کردی از فروختن متاع تعجیل کن که نفع کنی و خوب است ٥

سوال کردی از معاش و روزی اقبال روی بتو دارد
سوال کردی از خریدن چهارپایان که مبارک و نیکوست
سوال کردی از بازرگانی تعجیل بکن که دران فایده بینی

شوله

سوال کردی از طلاق دادن زن بر آن عدد صفحات و سطور بشمار
سوال کردی از بهر عمارت کهن عزم جزم کن که نیکوست
سوال کردی از بهر خدمت سلطان قدر و منزلت یابی
سوال کردی از بهر رسیدن مولود حال بشارت باد که زودی رسی
سوال کردی از خواستن زن تعجیل مکن که مصلحت در وقت
سوال کردی از شرکت کهن مکن که دران فایده نیست
سوال کردی از حج کنار ... بشارت باد که زودی میسر شود
سوال کردی از فروختن متاع بفروش که فایده و خیر در وی ست
٥ سوال کردی از معاش و روزی بدانکه بتو میرسد بزودی

از بهر خریدن املاک

سوال کردی از بهر خریدن املاک و چهارپایان را ازان نفع بینی

نعایم

سوال کردی از خلاص یافتن غم بدان عدد صفحات و سطور بشمار
سوال کردی از طلاق دادن زن تعجیل مکن که نیکوست
سوال کردی از عمارت املاک شتاب کن که فایده در انست
سوال کردی از دیدن سلطان مبین که در توقف مصلحت نیست
سوال کردی از رسیدن مولود حال بشارت باد که مولود برسد
سوال کردی از شرکت عزم جزم کن که نیکو تر خواهی آید
سوال کردی از زن خواستن عزم جزم کن که راحت بینی
سوال کردی از حج کذا اون عزیمت جزم کن که زود مولود برسد
سوال کردی از فروختن متاع بفروش که دران نفع بینی
سوال کردی از معاش و روزی بشارت باد که روزی بسیار یابی

بلده

سوال کوی از مناظره اهل قاضی بران عدد صفحات و سطور بشمار

سوال کوی از خلاص یافتن از غم و اندوه خلاصی یابی بزودی

سوال کوی از طلاق دادن زن چند کرد و الا اهل اشان نغیر

سوال کوی از عمارت املاک تعجیل کن که فایده هست

سوال کوی از خدمت سلطان برو که از انقوا و عزت خواهد بود

سوال کوی از رسیدن بمراد دل بعد از این بمراد دل برسی

سوال کوی از شرکت عزم جزم کن که نیکوست انشاء الله

سوال کوی از زن خواستن بشارت باد که نیکوست

سوال کوی از حج گذاردن تعجیل کن که صلاح اندرست

سوال کوی از فروختن متاع بفروش که صلاح در فروختنست

ذابح

سوال کوی از خریدن املاک بران عدد صفحات و سطور بشمار

سوال کوی از مناظره اهل قاضی بردن برو که ظفر یافتست

صلاح یاب

الحمد لله الذی وفقنا للاهتداء بشریعة
اشرف المرسلین و سید الاولین و الاخرین

سوال کوی از خلاص از غم بشارت باد که بزودی فرح یابی

سوال کوی از طلاق دادن زن مکن که پشیمان کشی

سوال کوی از عمارت کردن املاک مکن که دران خیر نیست

سوال کردی از خدمت سلطان برو که تراانکو او عزت خواهد بود

سوال کوی از رسیدن بمراد دل بعد از این بمراد دل خود برسی

سوال کوی از شرکت عزم جزم کن که نیکست بغایت البته

سوال کوی از زن خواستن بشارت باد که بغایت نیکوست

سوال کوی از حج گذاردن عزم جزم کن که از نفع بسیار خواهی دید

بلع

سوال کردی از خواب که دیده بران عدد صفحات و سطور بشمار

سوال کردی از خریدن املاک بخر که دران فایده بسیار هست

سوال کردی از مناظره اهل قاضی بردن چند کن که فایده نیست

سوال کوی از خلاص یافتن از غم و اندوه بزودی فرح یابی

سوال کردی از طلاق حامل زن تعجیل مکن که [illegible]
سوال کردی از عمارت کردن املاک بکن که فایده یابی
سوال کردی از رفتن نحو سلطان صدر کن که از جای دیگر نفع یابی
سوال کردی از رسیدن بمراد دل خوش شده ار که بزودی در رسی
سوال کردی از شرکت مکن که در ان نفع نیست
سوال کردی از زن خواستن تعجیل کن که در ان فایده نیکوست

سعود

سوال کردی از نقل و حرکت بران عدد صفحات و سطور شمار
سوال کردی از خوابی که دیده صبر کن که تو خواهی رسید
سوال کردی از بهر خریدن املاک مکن که در ان فایده نیست
سوال کردی از دعوی کشش قاضی بیرون برو که ظفر تراست
سوال کردی که از غم خلاص یابم یا نه بعد از چند روز فرج یابی
سوال کردی از طلاق دادن زن تعجیل کن که بسیار خوبست

از [illegible]

اگر تو عاشقی [illegible]

سوال کردی از عمارت املاک تاخیر کن که فایده بسیار یابی
سوال کردی از رفتن پیش سلطان برو که عزت بسیار یابی
سوال کردی از رسیدن بمراد دل بشارت باد که بزودی در رسی
سوال کردی از شرکت مکن که درین نفع و نیکویی هست انشاالله

تمت الکتاب بعون الله
الملک الوهاب

بسم الله الرحمن الرحیم

این کتابیست مختصر شده برای انوشیروان عادل و نام این را نحفة الملوک نهادند یعنی هر که چیزی در دست گیرد در معاینه [illegible] علوم پیدا می‌شود و دایره از فلکیات اینست

فلک اعظم — سرب زر آهن برنج ارزیز مس روسیم است
فلک [illegible] — عنبر مشک دارد عود آهک کافور شراب شکر است
فلک [illegible] — خوردنی نخس ناخن البکینه استخوان برگ زنگار چرم است

نبه الماس شم گل سیخ خاکستر انگشت زر تخم است

کرباس خار جاهر چشم [illegible] جواهر حرو ادیم گوهر ریسمان است

کاغذ موم میوه چوب موی جرس [illegible] بوی خوش است

خشت گلین [illegible] کوس خشت سفال انگشت خاک ریگ است

جانور نمک شیر ریزی سبزه گوشت یخ خشند لیسیر است

دایره دوم از فلکیات نخست

آبگینه گل سفال یخ بوی خوش زر گوهر رنگ است

کاغذ رز سبزه تخم ارزیز جو هر ریگ جرم است

کس یخ [illegible] گلین چوب شکر چشم خار نمک است

آهن موی آهک خاکستر کرباس جوز دنی کوس صندل است

کاغذ غنچه پنبه مروارید سیم سنگ استخوان سیر است

مس پسته موم انگشت [illegible] شیر ریزی ناخن است

گوشت رو الماس خشت [illegible] ابریشم خاک میوه شراب است

هیچ جرس [illegible] روهار ریسمان زنگار انگشت جانور است

ا ا ای که در [illegible] صد هنر داری | در کف دست خویش زر داری

ی ی ای که از طبع تو قیصر و فغفور | هست در دست تو نهان کافور

ه ه ای عدوی [illegible] اسلام [illegible] | در کف دست تو نهان برگ است

و د ای که از [illegible] | در کف دست تست خاکستر

ل ل ل ل ای مکانت دارای قیصر و جمشید | در کف دست تست مروارید

خ خ ای ز دست عدو شده مظلوم | در کف دست خود چه داری موم

س س ای دلت پاک و طبع تو ناپاک | بر زمین نه ز دست خود ای خاک

ر ر ای که خاک درت بجان گهر است | در میان کف تو جانور است

م ی ای که هستی به پیش بنده عزیز | در کف دست تو نهان ارزیز

م ه ای بفرمان تو زمین و زمان | هست در دست تو برنج نهان

م د ای که بگرفته خراج زمین | هست در دست تو نهان آهن

م ل ای که از حق ترا همی [illegible] | در کف دست تو نهان سیم است

م خ ای که [illegible] | [illegible] چه داری ز کف بیرون انداز

م س ای که جز تو همی ندارد رو | در کف دست خود چه داری روی

مر ای که از هر بلا زمان داری | سرب در دست خود نهان داری
یم ای که روی تو رنگ گشته و جنگ | آنکه هرگز نهان نگردد مشک
یه ای زروی تو ماه را زیور | در کف دست تو بود شکر
ید ای علم گشته در جهان داری | اینکه است آنچه تو نهان داری
یر ای سعید عالم ابروی | در کف دست تو بود داروی
یل ای که هم بحر داری هم بر | در کف دست تو نهان عنبر
یخ ای درت قبله گاه هر موجود | در کف دست خود چه داری عود
یس ای دل دشمن گشته کباب | چند داری بکف نهان تو شراب
مه ای زبردست هر زبردستان | کرده آبگینه را پنهان
می ای زجود تو بحر گشته شرم | در کف دست خود چه داری درم
مه ای تو نوشجان بهرت رام | [illegible] نبود نمی مدار طعام
مل ای همای همای عالم [illegible] | استخوان [illegible] از
مخ ای شده حاسد تو سرگردان | تا نخست آنچه کرده پنهان
مس ای که رو داده تو هر کشتی | چند داری بکف نهان خس را

ور

۶۱

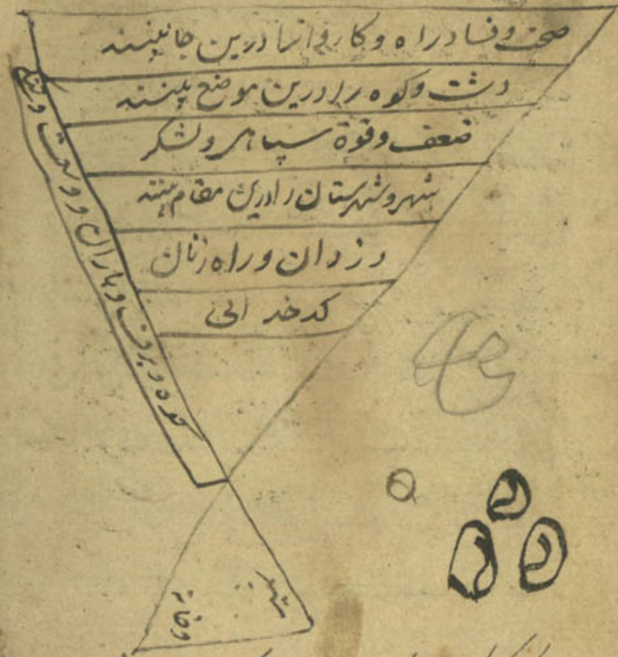
مر ای زجودت زمانه برخوردار | هست در دست تو نهان [illegible]
دم ای بباغ نجات من بلبل | چند داری بکف نهان تو گل
دی ای سرافراز هر بلند و پست | تخم داری گرفته اندر دست
ده ای دلت صاف همچو شیشه بود | آنچه در دست تست شیشه بود
دل ای که بدخواه را زبون کردی | پنبه از گوش من برون کردی
دخ ای جهان سر بسر بفرمانت | در کف انگشتریست پنهانت
دس ای فلک بر در تو دارد پاس | هست در دست تو نهان الماس
در ای که در دست خویش [illegible] نیست | دست بگشا به بین که [illegible] نیست
لم ای بحکم تو هر قضا و قدر | در کف دست تو بود گوهر
لی ای که در دهر چون تو ماهی نیست | در کف تو بجز جواهر نیست
له ای گل عارضت بود در بهار | در کف خود چه داری خار
لد ای که بر خاطر تو از وسواس | هست [illegible] تو گرباس
لخ ای فلک [illegible] قدرت [illegible] | پنبه داری نهان در کف دست
لس ای که بشکسته تو عهد درست | هست ابریشم آنچه در کف تست

ل ر ای که بیمای رستان داری | در کف دست ریسمان داری
خ م ای که ذکر تو گفتگوی خوشست | بوی خوش آن بود که بوی خوشست
خ ی ای که شکفته بو سمنی | تا چه پنهان کنی بگو سمنی
خ ه ای عدوی تو مال و ملک تو بخ | در کف دست خود چه داری جوب
خ ل ای که تا نی بماند بت نهان | کاغذ است آنچه کرده پنهان
خ س ای عدوی تو عمر باد اسیر | وز کف خود بریز میوه دیر
خ ر ای که عیش و طرب روان داری | در کف خود جرس نهان داری
س م ای مجلس تو آب زلال | هست در دست خود مدار خاک
س ی ای که داری زره نگر داری | ریگ در دست خود نکه داری
س ه ای که بر نکته لایق خانی | باد در پیش دشمنت سر کاین
س د ای که دارند از تو خلق فن | هست در دست تو نهان سوسن
س ل ای که گلدار حسن داده رنگ | در کف دست خود چه داری سنگ
س خ ای که در پرده محبت دوست | چه نهان میکنی تو در کف خشت
س ر ای که هشت نشسته دشمن دوست | در کف دست تو بود انگشت

رم ای شده جای دشمنت دوزخ | که روان در کف نگاری تلخ
ری ای ز حق گذشته کار تو بالا | در کف هست سنگریزه صحرا
ره ای ز تو رفته بر سما و سمک | شور کم کن نگه مدار نمک
رد ای ز تو دیده عدو اول | هست در دست تو نهان صندل
رل ای که یار تو گرد کار بود | سیر آن به که آشکار بود
رخ ای که پیوسته کار احسانست | هست شیرینی آنچه پنهانست
رس ای درون تو مخزن اسرار | گوشت داری نهان مکن زنهار

تمام از فضل رب العالمین شد
بتوفیق امیر المومنین شد

باب در معرفت شانه گوسفند



بدانکه حکما گفته اند که شناختن شانه گوسفند با علم نجوم
برابر است و همه کس اندازه آن ندانند و در شناختن آن
بزرگان دعوی دارند و آن علم سخت نیکوست و خواستم که در
اینجا یاد کنم که تا هر که کرا رغبت باشد بداند و یاد گیرد
پس هر که خواهد در شانه نگاه کند از بهر نیک و بد و کدخدائی
و راه و جیش و لشکرها و برف و باران و سرما و رمه گوسفندان
و ستوران

توران و نیکیها و بدیهای گوسفند میشینه در افزونی ماه
باید گفت و شانه چپ آنرا بیرون آورده در ان نگاه کنند
و نشان هر مدعای نخوست که در شکل شانه نموده شده و بعضی
درین رساله گوید که عزیز چنان دانم که شانه هر گوسفند و در هر وقت
که گشته شود مقصود از ان حاصلست باب
در بیان کاروان در سر شانه جای که فراخست اگر نقطه سیاهی
بود دلیلست بر سلامتی کاروان و اگر سفید بود دلیل بر
نا آمدن او و اگر سرخ بود دلیل بر جنگ و خصومت در ان
و اگر بر کرانهاش سیاهی بود دلیلست بر شنیدن سخن آن
کاروان باب دشت و کوه اگر بر جای دشت و
کوه سیاهی بینند دلیل بود بر بسیاری علف و اگر سفید باشد
دلیلست بر کمی آب و علف انجا باب سپاه و لشکر
اگر در جای سپاه و لشکر سپاهی بکران آمده باشد و پراکنده
باشد دلیل است بر جنبش لشکر در ان شهر و اگر سیاهی باشد
بمقدار دو انگشت دلیلست بر سلامتی و آرام و اگر در جای
سپاهی سرخی باشد دلیلست بر خون ریختن در ان شهر و
لشکر باب شهر و شهرستان و بدانکه علامت سیاهی
در مکان شهر و شهرستان دلیلست بر خون ریختن و سفیدی
دلیل مرگ و تنگی و سیاهی خورد کی دلیل است بر قوه
عمال و نقطه سرخ در میان سیاهی نشان شورش است در ان شهر

ل ببیند دلیل
براز

واگر سیاهی بزرگ بینند دلیلست بر قوة حال همه مردم آن شهر
از عمال و سپاه و رعیت باب دزدان و راه زنان
واگر در شرق سیاهی بینند بود دلیلست بر قوة دزدان و سگان
دلیلست بر حال ریختن و سفیدی دلیل بر مرگ و ضعف حال ایشان
باب [illegible] که هنگام سیاهی دلیل بود
و سفیدی و سفیدی دلیل بر زنان بسیار باشند باب
احوال خانه و اگر در مغاک [illegible] نگرند و درست باشد
دلیلست احوال اهل خانه در هر باب فرابا دانی خانه و اگر
رخنها و رخنهها بینند دلیل بر شورش باشد و اگر سوراخی بینند
چند انکه سر سوزن یا جوال دوز در رود دلیلست که از اهل
خانه یکی همراه و اگر بر کرانه شانه آنجا که عطف است نه از سوی
کوه از سوی سیر سوراخی بود دلیلست که از اهل بیت
اینکس که او را شانه بود از مرگ آفت رسد یا رنجوری سخت
پیش آید باب [illegible] اگر خواهد احوال و سعود
زنان خویش نگاه کنند انداآنجا که نوبهست باید نگرند اگر در
آنجا لختی سیاهی بینند دلیل فزون شدن مالست و اگر سیاهی و
سفیدی آمیخته بینند دلیل نقصان باشد و اگر در پیش سیاهی
لختی سفیدی [illegible] بینند جداگانه همت که از دزدان زیان رسد
باب [illegible] و سفیدان از سوی کوه از نیمه زیر کرشک
پنهان [illegible] باید نگرند دکر سیاهی بینند رمه در کرکاش باشند
از لشکر یا از باد و دم و دزدان و اگر سیاهی بیند و جای بهم از
پس یکدیگر دلیلست که رمه بر جای آرمیده باشند و اگر در آنجا
لختی سیاهی بینند پراکنده دلیل بر آشوب بود و اگر سفیدی
بهم بینند